

بررسی ساختار صرفی فعل فارسی در چارچوب

نظریه کلمه و صیغگان

اردشیر ملکی مقدم^{*}، علی محمد حق‌شناس^۱، حیات عامری^۲

۱. دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

۲. استاد زبان‌شناسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

۳. استادیار زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

پذیرش: ۹۳/۱۲/۱۵

دریافت: ۹۳/۹/۱۲

چکیده

هدف از این تحقیق، توصیف ساختمان تصریفی فعل فارسی براساس نظریه صرفی کلمه و صیغگان است. تلاش ما برای روشن کردن این مسئله است که صیغگان یا الگوهای تصریفی فعل در زبان فارسی چه ماهیتی یا سرشنی دارند و نقش‌های چندگانه الگوهای تصریفی، مانند شخص و شمار چگونه از یکدیگر تفکیک و به‌طور شفاف بیان می‌شوند. برای رسیدن به این هدف، برمبانی کتاب‌های دستور زبان فارسی، جملاتی را استخراج کردیم و ساختارهای موجود در فعلهای این جملات را بررسی و تحلیل نمودیم. ساختارهای استخراج شده عبارت‌اند از: ساختارهای شخص و شمار، ساختارهای وصفي، ساختارهای جهتي، ساختارهای مصدری و ساختارهای وجهي. نتایج نشان دادند که با استفاده از روش کلمه و صیغگان، تناظر یک‌به‌یک یا چندیگر مشخصه‌های تصریفی فعل در زبان فارسی قابل تبیین است. مدل کلمه و صیغگان^۱ به این دلیل که در آن، به واژه به عنوان یک کل نگریسته می‌شود، با روش هایی چون عنصر و ترتیب^۲ و یا عنصر و فرآیند^۳ فرق دارد؛ زیرا در این روش‌ها، کلمات پیچیده ساختواری و معنایشان را عمدتاً به‌واسطه تقسیم آن‌ها به توالی از واحدهای مجزا بررسی می‌کنند. همچنین، روشن شد که صیغگان یا الگوهای تصریفی فعل در زبان فارسی ماهیت صرفی‌خواهی دارند و با قائل شدن به الگوی لایه‌ای برای فعل فارسی، نقش‌های چندگانه الگوهای تصریفی فعل فارسی از یکدیگر تفکیک می‌شوند. به این ترتیب، توجیه و تبیین ویژگی‌ها و مشخصه‌های فعل فارسی با استفاده از این مدل امکان‌پذیر می‌شود.

E-mail: maleki_a@madares.ac.ir

* نویسنده مسئول مقاله:

مقاله برگرفته از رساله دکتری به راهنمای دکتر علی محمد حق‌شناس است.

واژگان کلیدی: صرف، فعل فارسی، تصریف، نظریه کلمه و صیغگان. ماهیت صرفی نحوی.

۱. مقدمه

هدف زبان‌شناسی را مطالعه علمی زبان، توصیف انواع زبان‌های بشری و تشریح دانش ناخودآگاه اهل زبان درمورد زبانشان دانسته‌اند. زبان‌شناسان برای رسیدن به این اهداف، «گفتار»^۱ و «زبان»^۲ را از هم متمایز می‌کنند؛ زیرا گفتار زبانی، واقعی است و تحت تأثیر عوامل غیرزبانی بسیاری قرار دارد؛ ولی زبان مجموعه‌ای از دانش است که در اذهان انسان‌ها جای دارد و سخنگویان به طور ناخودآگاه از آن اطلاع دارند. زبان‌شناسان براساس زمینه فکری خود و مکتب خاصی که به آن اعتقاد دارند، از زبان تعریف‌های متفاوتی ارائه کرده‌اند. با این حال، از طریق این تعریف‌ها، دستیابی به شناخت ماهیت زبان میسر نخواهد شد؛ زیرا زبان پدیده‌ای بسیار پیچیده و دارای ابعاد گوناگون است و گنجاندن همه خصوصیات آن در یک تعریف غیرممکن است.

زبان‌شناسان دو نوع اصلی عملیات ساختواری، یعنی تصریف و اشتقاق را از هم متمایز می‌کنند. تصریف عبارت است از تغییر در صورت دستوری یا واژنحوی^۳ کلمه یا تکواز و اژگانی^۴؛ به‌گونه‌ای که صورت به دست آمده بتواند در مطابقه^۵ یا حاکمیت^۶ نقش نحوی خاصی را ایفا کند (Spencer, 1997: 193).

فعل فارسی به عنوان نوعی از انواع کلمه، پدیده‌ای صرفی^۷ است و می‌تواند ساخت درونی، اعم از ساخت اشتقاقی و ساخت تصریفی، داشته باشد.

ساخت اشتقاقی فعل در فارسی بسیار محدود است و بنابر نظر ناتل خانلری (۱۳۷۷)، تنها پنج الگوی ساختاری ساده، پیشوندی، مرکب، گروه‌واژی و ناگذر دارد. ساخت تصریفی لایه دیگری از ترکیب درونی هر کلمه است که به ایجاد صورت‌هایی تازه از همان کلمه منجر می‌شود. به سخن دیگر، کار ساخت تصریفی پردازش صورت کلمه به‌مقتضای نقشی است که آن کلمه در جمله ایفا می‌کند.

هدف ما در این تحقیق، ارائه الگویی مشخص درمورد چگونگی توصیف فعل ساده در فارسی و روشن کردن این مسئله است که صیغگان^۸ یا الگوهای تصریفی فعل در زبان فارسی چه ماهیتی یا سرشنی دارند و نقش‌های چندگانه الگوهای تصریفی، مانند شخص^۹ و شمار^{۱۰}،

چگونه از یکدیگر تفکیک و به طور شفاف بیان می‌شوند. همچنین می‌خواهیم بدانیم که آن دسته از الگوهای تصريفی فعل فارسی که تظاهر صوری ندارند، تصريفی هستند یا اشتواقی. پرسش‌های اصلی این پژوهش عبارت‌اند از:

۱. صیغگان یا الگوهای تصريفی فعل در زبان فارسی چه ماهیت یا سرشنی دارند؟
۲. نقش‌های چندگانه الگوهای تصريفی، مانند شخص و شمار، چگونه از یکدیگر تفکیک و به طور شفاف بیان می‌شوند؟

برای پرسش‌های بالا، فرضیه‌های زیر را درنظر گرفتیم:

۱. صیغگان یا الگوهای تصريفی فعل در زبان فارسی ماهیت صرفی‌نحوی دارند.
۲. نقش‌های چندگانه الگوهای تصريفی فعل فارسی با ارائه الگوی لایه‌ای از یکدیگر تفکیک و به طور شفاف بیان می‌شوند.

۲. پیشینه تحقیق

تقریباً در همه دستور زبان‌های موجود برای زبان فارسی، هنگام توصیف ساخت تصريفی فعل و ارائه صیغگان آن، در درجه اول بر زمان‌های دستوری^{۱۴} فعل و در درجه دوم بر وجه^{۱۵}‌های آن تکیه می‌شود. در این میان، تنها شفابی (۱۳۶۲)، صادقی (۱۳۵۸) و مشکوۀ‌الدینی (۱۳۶۶) از نمود^{۱۶}‌های فعل اولی با عنوان «گونه» و دومی با عنوان «نمود» نام می‌برند. با این حال، این افراد نیز هنگام تحلیل و طبقه‌بندی صیغگان، الگوی تصريفی اخیر را به شمار نمی‌آورند و به همین دلیل، طبقه‌بندی صیغگان را با عنوان «زمان‌های فعل» انجام می‌دهند و از الگوی تصريفی نمود به عنوان زیرطبقه‌ای از زمان‌های گذشته و زمان‌های حال فعل یاد می‌کنند.

در بیشتر دستور زبان‌ها، مقوله معنایی و واژگانی لزوم و تعدی به همراه مقوله اشتواقی سببیت درکثار الگوهای تصريفی برای فعل مطرح شده است؛ در صورتی که قرائت نشان می‌دهند که لزوم و تعدی به ساخت اشتواقی فعل تعلق دارد، نه ساخت تصريفی و درنتیجه، جای طرح آن در سطح اشتواق فعل است. در ادامه، برخی از آثار نوشته شده درمورد زبان فارسی را معرفی می‌کنیم که در آن‌ها، فعل تعریف و تحلیل شده است.

قریب و همکاران (۱۳۶۷) اولین کتاب دستوری زبان فارسی را به روش جدید برای تدریس

در دبیرستان تألیف کردند. در جلد اول کتاب، فعل این‌گونه تعریف شده است: یکی از اقسام سخن فعل است و فعل در اصطلاح کلمه‌ای است که دلالت کند بر حصول معنی مصدر و حدوث آن از ذاتی در یکی از زمان‌های سه‌گانه گذشته، حال و استقبال. در دستور پنج‌ستار، در مورد تصریف و اشتقاق چنین آمده است: «بنیاد فعل بر تصریف و اشتقاق است». در ادامه، تصریف و اشتقاق از یکی‌گر تمایز شده‌اند.

خانلری در کتاب دستور زبان فارسی (۱۳۷۷)، فعل را چنین تعریف می‌کند: فعل بیان کاری یا حالتی است در یکی از زمان‌های سه‌گانه که به یکی از سه شخص نسبت داده می‌شود. صیغه با ساخت فعل صورتی از کلمه است که از روی آن، شخص و زمان فعل را می‌توان دریافت. وی سپس در تعریف ماده و شناسه می‌نویسد: ماده فعل جزوی از کلمه است که معنی اصلی را دربردارد و در همه صیغه‌ها ثابت است؛ یعنی تغییر نمی‌کند. شناسه جزوی از فعل است که در هر صیغه تغییر می‌کند و مفهوم شخص و عدد را به فعل می‌افزاید. وی معتقد است که در فارسی، هر فعلی دو ماده دارد؛ یکی ماده ماضی و دیگری ماده مضارع. همه صیغه‌هایی که بر زمان گذشته دلالت می‌کنند، از ماده مضارع ساخته می‌شوند و صیغه‌هایی که معنی حال یا آینده از آن‌ها بر می‌آید، از ماده مضارع مشتق هستند. خانلری وجود فعل را به اخباری، امری^{۱۷}، التزامی^{۱۸} و شرطی^{۱۹} تقسیم‌بندی می‌کند.

احمدی گیوی و انوری (۱۳۶۷) در کتاب دستور خود، زمان فعل را به سه زمان اصلی گذشته (ماضی)، حال و آینده (استقبال) تقسیم می‌کنند. آن‌ها زمان ماضی را به ماضی مطلق (ساده)، ماضی استمراری، ماضی نقلی، ماضی بعید، ماضی بعد، ماضی نقلی مستمر، ماضی ملموس (ناتمام)، ماضی ملموس نقلی و ماضی التزامی و زمان حال را به مضارع ساده، مضارع التزامی، مضارع اخباری، مضارع ملموس و امر و مستقبل تقسیم‌بندی می‌کنند. انوری و احمدی گیوی ساختمان فعل در زبان فارسی را به شش گروه فعل‌های ساده، پیشوندی، مرکب، پیشوندی مرکب، عبارت‌های فعلی و فعل‌های لازم یک‌شخصه تقسیم می‌کنند و هریک از آن‌ها را توضیح می‌دهند. آن‌ها در تعریف فعل می‌نویسند: فعل در جمله، جایگاه اسناد را اشغال می‌کند؛ یعنی یا خود به نهاد اسناد داده می‌شود یا کلمه‌ای را به نهاد اسناد می‌دهد و بهنهایی یا به کمک وابسته‌هایی در آن واحد، اغلب به چهار مفهوم دلالت می‌کند. کلباسی (۱۳۷۱) در کتاب ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز، فعل را چنین تعریف می‌کند:

فعل کلمه‌ای است که از دیدگاه ساختواری (صرفی) از نظر زمان، نمود، جهت^۲، وجه، شخص و شمار صرف می‌شود و از نظر نحوی هسته مرکزی گزاره را تشکیل می‌دهد. وی فعل را از نظر ساخت اشتقاقی، به سه دسته ساده، مشق و مرکب تقسیم می‌کند.

صادقی (۱۳۵۸) در کتاب دستور زبان فارسی، ساختمان فعل‌های فارسی معاصر را به سه گروه ساده، پیشوندی و گروهی تقسیم می‌کند. فعل‌های پیشوندی فعل‌هایی هستند که از یک فعل ساده و یک پیشوند فعلی ساخته شده‌اند. پیشوند‌های فعلی در اصل قید بوده‌اند؛ اما امروز فعل‌های از آن‌ها فقط با بعضی از حروف اضافه شباهت دارند و به‌ندرت بعضی از آن‌ها به‌شکل قید به‌کار می‌روند. افعال گروهی افعالی هستند که از یک اسم، صفت و یا قید و یکی از افعال کردن، شدن، ساختن، نمودن، فرمودن، گردیدن (گشتن)، زدن، دادن، آمدن، آوردن، خوردن، گرفتن، دیدن، بردن، کشیدن و داشتن ساخته شده‌اند. افعال گروهی مهم‌ترین و بارورترین نوع افعال فارسی هستند و کمبود افعال بسیط را جبران می‌کنند؛ به‌طوری که برای بیان مفاهیم جدید، امروز زبان فارسی به ساختن افعال گروهی روی می‌آورد، نه ساختن فعل بسیط، اسم، صفت و

ابوالقاسمی (۱۳۷۵) در کتاب دستور تاریخی زبان فارسی، درمورد ویژگی‌های فعل در فارسی باستان، فارسی میانه و فارسی دری به‌طور مفصل سخن گفته است.

باطنی (۱۳۶۴) معتقد است که گروه فعلی فارسی از شش عنصر ترکیب شده است و بدون ارائه تعریفی از وجه، از وجود امری، التزامی، اخباری و غیرشخصی در فارسی سخن می‌گوید. وی در بحثی درمورد دستگاه‌های فعلی، نمونه‌هایی از صورت‌های غیرشخصی را مطرح می‌کند که آن‌ها را اخباری و التزامی می‌نامد که در تناقض آشکار با تحلیلی است که در صفحات قبل ارائه می‌کند.

وی در این زمینه، زیر عنوان طبقهٔ غیرشخصی چنین می‌گوید: «گروه‌های این طبقه [غیرشخصی] از نظر وجه به دو زیرطبقه تقسیم می‌شوند: التزامی و اخباری».

طباطبایی (۱۳۷۶) در پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد خود دربارهٔ فعل بسیط و واژه‌سازی، ابتدا مبانی نظری ساخت واژه را بیان می‌کند و در فصل دوم، درمورد زبان فارسی و امکانات واژه سازی صحبت می‌کند. وی در فصل سوم درمورد ریشهٔ فعل و رابطهٔ ریشهٔ با ستاک حال و گذشته توضیحاتی را ارائه و سپس فرآیندهای اشتقاق از افعال بسیط را بررسی می‌کند. او

معتقد است که در زبان فارسی، برای بیان مفاهیم جدید چهار روش وجود دارد که عبارت‌اند از: گسترش معنایی کلمات متداول، وامگیری از زبان‌های بیگانه، ساختن سروازه و استفاده از فرآیندهای ترکیبی و اشتراقی.

ابوالحسنی چیمه (۱۳۷۵) در پایان نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان «نمود» در نظام فعلی زبان فارسی، ابتدا مبانی نظری نمود را بیان می‌کند. تفاوت نمود واژگانی با نمود دستوری همان‌طور که از نامشان پیدا است، تمایز واژگانی شدن و دستوری شدن است. دستوری شدن نمود یعنی هر نمود نشانه خاص دستوری خود را داشته باشد و در ترکیب با فعل، آن معنی خاص نمودی را القا کند؛ اما نمود واژگانی با ویژگی نمودی بدون اینکه نشانه دستوری خاصی بگیرد، میین نمود معینی است که از مشخصه‌های معنایی فعل ناشی می‌شود و اگر با نمود دستوری معین ترکیب شود، معنایی جدید، اما وابسته به نمود دستوری را ارائه می‌کند. افعال نمودی افعالی هستند که چون نمود دستوری عمل می‌کنند و ویژگی خاص را به موقعیت می‌بخشند و به دلیل رفتارهای نحوی و معنایی مشابه از بقیه افعال جدا می‌شوند. وی در پایان بحث خود، نمودهای واژگانی ایستا، پویا، لحظه‌ای، فرآیندی، تداومی، نهایت‌پذیر، نهایت‌ناپذیر، افعال آغازی، افعال پایانی و افعال استمراری را معرفی می‌کند و برای هریک مثال‌هایی را می‌آورد.

حق‌شناس (۱۳۷۵) در مقاله «اشتقاق فعل و تصریف آن در فارسی»، فعل واژگانی، اشتراق و تصریف آن و نیز مشکلاتی را که ایجاد می‌کند، بررسی کرده است. وی معتقد است که فعل فارسی به عنوان نوعی از انواع کلمه، پدیده‌ای صرفی است و ساخت درونی، اعم از اشتراق و تصریف دارد.

کربلایی صادق و گلام (۱۳۹۲) در مقاله «ویژگی‌های فعل مرکب با مصادر قرضی و اشتراق‌های آن از زبان عربی در فارسی؛ ویژگی‌ها و محدودیت‌های دیدگاه صرف شناختی»، افعال مرکب ساخته شده با مصادر عربی و مشتقات آن‌ها را بررسی کردند. آن‌ها این افعال را براساس سه نظریه مقوله‌بندی، حوزه‌سازی و مفهوم‌سازی که از مبانی نظری صرف شناختی مطرح شده هموارند (۲۰۱۱) هستند، بررسی و محدودیت‌های نظریه صرف شناختی را در تبیین رفتار این افعال در زبان فارسی بیان کردند.

حکیم‌آرا و نغزگوی کهن (۱۳۸۹) در مقاله «ازبین رفتن بعضی امکانات تصریفی فعلی در

زبان فارسی جدید و پیامدهای آن، فعل فارسی را دوباره بررسی کرده‌اند. براساس مطالعه آن‌ها، تغییر یکی از خصوصیات همه زبان‌ها است و زبان‌ها در مقاطع زمانی متفاوت، ویژگی‌های مختلفی دارند که زبان فارسی نیز مشمول این تغییرات در نظام واژی و صرفی شده است. آن‌ها برای زبان فارسی دو دوره فارسی کلاسیک و فارسی نو را درنظر گرفتند و ندھای تصریفی فعلی در فارسی جدید (دوره اسلامی) را بررسی کردند. داده‌های بررسی شده از سوی آن‌ها از متون مکتوب کلاسیک فارسی برگرفته شده است. ایشان فصل مشترک تصریف و اشتقاد را در استفاده از وند می‌دانند و ملاک‌هایی را برای تمایز وندھای تصریفی و اشتقادی از بکیگر مطرح کردند. به‌گفته آن‌ها، وندھای تصریفی واژه جدید نمی‌سازند و ابعاد دستوری شمار، شخص، زمان، نمود و حالت^۱ را نشان می‌دهند.

با وجود تحقیقات بسیار درزمینه فعل فارسی و ساخت تصریفی آن، هنوز پژوهشی انجام نشده است که در چارچوب یک نظریه واحد، تمامی ویژگی‌های تصریفی فعل فارسی را تبیین کند. همچنین، در هیچ‌یک از پژوهش‌های یادشده، از مدل کلمه و صیغگان برای بررسی ساخت تصریفی فعل فارسی استفاده نشده است.

در پژوهش حاضر، می‌خواهیم با استفاده از الگوی کلمه و صیغگان که در آن، کلمه به عنوان یک کل از نظر ساختواری بررسی می‌شود، تبیین جدید و منسجمی از ویژگی‌های تصریفی فعل فارسی ارائه کنیم.

۳. مباحث نظری

۱-۲. فعل

دستورنویسان، زبان‌شناسان و فرهنگنویسان مختلف تعریف‌های گوناگونی از فعل ارائه کرده‌اند. در این بخش، برخی از مهم‌ترین تعریف‌های ارائه شده را بیان می‌کنیم. قریب و همکاران (۱۳۶۷) فعل را کلمه‌ای می‌داند که بر بودن و شدن و کاری کردن دلالت کند؛ مانند بودم، شدم، می‌گویم. به‌نظر قریب و همکاران، یکی از اقسام نه‌گانه کلمه، فعل (کنش) است و آن کلمه‌ای است که بر شدن یا بودن یا کار کردن در یکی از سه زمان دلالت کند؛ مانند علی روان شد، مسعود می‌خواند.

بهنظر همایون فرخ (۱۳۶۴)، فعل در اصطلاح صرف و نحو، کلمه‌ای است که زمان‌های سه گانه (گذشته، حال و آینده) در معنی آن دخالت و تأثیر دارند؛ یعنی حدوث امری را که مقرن به یکی از زمان‌های سه گانه باشد بیان می‌کند که از جانب فاعلی انجام شده یا انجام می‌شود. بهنظر آن‌ها، معنی و مفهوم فعل از سه جزء ناگزیر است: یکی معنی مصدری که حدوث امر باشد، دیگر فاعل که امر از جانب او حادث شود و سوم نسبت میان حدث و کنندهٔ حدث (فاعل)؛ مانند رزمستان رفت، درختان سبز هستند، تابستان خواهد آمد.

خیامپور (۱۳۸۴) فعل را کلمه‌ای می‌داند که همیشه مستند باشد و به سخن دیگر، بر وقوع یا عدم وقوع کاری در زمان معینی از سه زمان گذشته، حال و آینده دلالت کند؛ مانند خسرو رفت، خسرو نمی‌رود. او در ادامه می‌افزاید که برای فعل فاعلی لازم است؛ یعنی فعل مستندی است که فاعل مستندالیه آن است.

به عقیده مشکور (۱۳۶۳)، فعل کلمه‌ای است که عمل یا حالت کسی یا چیزی را در یکی از زمان‌های گذشته (ماضی)، اکنون (حال) و آینده (مستقبل) بیان می‌کند؛ مانند خسرو رفت، برزو می‌رود، ایرج خواهد رفت، تبریز شهر بزرگی است. هر فعلی را فاعل است. فاعل بر کنندهٔ کاری دلالت می‌کند و یا کاری را به آن نسبت می‌دهند.

بهنظر صادقی و ارجنگ (۱۳۵۸)، فعل که هستهٔ گروه فعلی است، کلمه‌ای دارای ویژگی‌های زمان، شخص، وجه نمود، نشانهٔ نفی «ب» و «می» و جهت است.

دیوید کریستال در تعریف فعل می‌نویسد: فعل کلمه‌ای است که در طبقه‌بندی دستوری واژگان به کار می‌رود و از نظر سنتی، به واژگانی گفته می‌شود که بر انجام عملی دلالت کنند (Crystal, 2008: 371). به این تعریف از نظر زبان‌شناسی انتقاد می‌شود؛ زیرا افعالی مانند Seem وجود دارند که با اینکه بر انجام عملی دلالت نمی‌کنند، فعل هستند. تعریف رسمی فعل به صورت زیر است:

فعل کلمه‌ای است که تقابل ساختواری زمان، نمود، جهت، شخص و شمار را نشان می‌دهد و به همراه نهاد جمله می‌آید؛ مانند he came.

به عقیده رابرت لارنس تراسک، فعل مهمترین عنصر از میان مقوله‌های واژگانی است و به نظر می‌رسد که عنصری جهانی است؛ زیرا در همه زبان‌های جهان دیده می‌شود (Trask, 1993: 297). طبقه‌بندی افعال در همه زبان‌ها، جزو بزرگ‌ترین مقولات دستوری است. در

بیشتر زبان‌ها، فعل نشانگر زمان، نمود، وجه و مطابقت شخص و شمار با فاعل و بعضی اوقات با سایر عناصر عبارت اسمی است و از نظر معنایی، بیانگر انجام عملی، روی دادن امری یا داشتن حالتی است؛ مانند افعال *eat*, *know*, *collapse* و *die*.

در بین تعریف‌های بالا، تعریف صادقی و ارزشگ «صوری»^{۲۲} و تعریف خیامپور «نقشی»^{۲۳} است و بقیه تعریف‌ها «معنایی»^{۲۴} هستند که هیچ‌یک تعریف جامعی از فعل به شمار نمی‌روند. با توجه به تعریف‌های بالا، فعل را هم از دیدگاه صرفی می‌توانیم بررسی و تحلیل کنیم و هم از دیدگاه نحوی. از دیدگاه صرفی، فعل کلمه‌ای است که انجام شدن کاری یا بودن (داشتن، پذیرفتن) حالتی را در زمان گذشته، حال و آینده نشان می‌دهد. از دیدگاه نحوی، فعل کلمه‌ای است که در جایگاه مسند می‌نشیند و یا مسند را به مسندالیه (نهاد) نسبت می‌دهد و مهم‌ترین رکن جمله و هسته گزاره است. فعل ویژگی‌های خاصی دارد که عامل تمايز آن از مقولات واژگانی و نحوی دیگر است. ویژگی‌های خاص فعل عبارت‌اند از:

۱. فعل همزمان به چهار مفهوم دلالت می‌کند که عبارت‌اند از: ۱. شخص؛ ۲. مفرد یا جمع؛ ۳. زمان و ۴. انجام گرفتن کاری، پذیرفتن حالتی و نسبت دادن صفتی.
۲. همه فعل‌های فارسی بن ماضی یا مضارع دارند.
۳. فعل شناسه می‌گیرد.
۴. فعل دارای وجه است.
۵. فعل پیشوند می‌گیرد؛ مانند می‌رفتم، بروم، مرو، مگو.
۶. فعل نفی و نهی می‌گیرد؛ مانند نرفتم، نروید.
۷. فعل دارای نمود است و نمود نحوه انجام شدن فعل را از نظر آغاز و پایان و یا استمرار آن نشان می‌دهد.
۸. فعل دارای جهت است؛ یعنی چگونگی رابطه فعل با نهاد خود را نشان می‌دهد.
۹. فعل ممکن است به‌تهاهی یک جمله باشد؛ مانند بنشینید.
۱۰. فعل مهم‌ترین رکن جمله است و تنها کلمه‌ای است که اگر آن را حذف کنیم، ساختمان جمله فرمی‌ریزد.
۱۱. فعل هسته و گروه گزاره است.
۱۲. فعل هم ویژگی صرفی دارد و هم ویژگی نحوی.

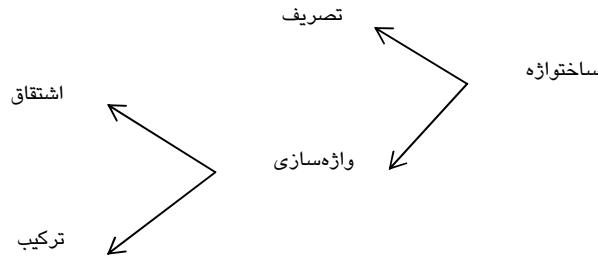
۲-۳. صرف

در صرف^{۲۰} یا مطالعه ساخت واژه، ساختار درونی واژگان مطالعه می‌شود. بعضی از زبان شناسان آن را مرکز ثقل مطالعات زبان‌شناسی می‌دانند؛ زیرا واژگان^{۲۱} فصل مشترک حوزه مطالعاتی واج‌شناسی، نحو و معناشناسی نیز به‌شمار می‌روند. واژگان ویژگی واج‌شناسی دارند، در تولید عبارات و جملات و همچنین انکاس نقش نحوی آنان مؤثر هستند و اجزای آنها معمولاً از واحدهای معنادار تشکیل شده‌اند.

قبل از زبان‌شناسی زیبی در قرن بیستم، «صرف» هسته اصلی مطالعات زبانی بوده است؛ به‌طوری که در سنت اسلامی نیز درمورد صرف مطالعات به‌مراتب وسیع‌تری در مقایسه با نحو انجام شده است. وقتی زبان‌شناسی جدید با دوسوسرور آغاز شد، دو سطح از مطالعات زبان‌شناسی، یعنی واج‌شناسی و صرف، زودتر از سطوح دیگر سامان گرفتند. افول صرف با انتشار کتاب ساخت‌های نحوی نوام چامسکی در سال ۱۹۵۷ آغاز شد و تا سال ۱۹۷۰ ادامه یافت. در این سال، چامسکی با انتشار مقاله «اشاراتی بر نام‌گردانی»^{۲۲}، بار دیگر بحث مطالعات صرفی و ساختواری را به‌طور جدی مطرح کرد. از آن پس، دوران احیاء مجدد این علم شروع شد و از سال ۱۹۷۰ تاکنون، پیشرفت‌های بسیاری در این زمینه رخ داده است.

صرف یک زبان بخشی از دستور آن زبان محسوب می‌شود که با ساختار درونی واژه‌های پیچیده بالقوه آن زبان سروکار دارد؛ هرچند ممکن است که این واژه‌ها اصلاً به وجود نیایند (Aronoff, 1994: 11). هسپلمث و سیمز ساختواره را مطالعه نظاممند تغییر دوچانه در صورت و معنای واژه می‌دانند (Haspelmath & Sims, 2010: 2). ایشان در تعریف دیگری، ساختواره را مطالعه ترکیب تکوازها برای تولید واژه قلمداد می‌کنند (Ibid: 3). از نظر بُوی، دو نقش اصلی عملیات ساختواری عبارت‌اند از: ۱. ایجاد واژه‌های جدید و ۲. بازنمود صورت درست یک مدخل واژگانی در یک بافت نحوی خاص (Booij, 2005: 13). واحد مطالعه صرف، واژه و ساختار درونی آن است.

با ائر ساختواره را به صورت زیر نشان می‌دهد (Bauer, 1983: 34):



صرف تصريفی صورت‌های مختلف یک واژه واحد را در اختیار می‌گذارد تا نقشی را به نمایش بگذارد که واژه در یک جمله ایفا می‌کند. این صورت‌های مختلف، طبق سنت به صورت یک صیغکان منظم می‌شوند. صرف تصريفی بیشترین ارتباط را با نحو دارد و اجباراً دارای ساختار نحوی خاصی است.

هر زبانی برای اینکه صرف تصريفی داشته باشد، به یکسری تکواز نیاز دارد تا در بافت‌های نحوی مختلف، صورت‌های متفاوتی به خود بگیرد. هریک از این صورت‌ها بیانگر محتوای واژگانی تکواز به‌اضافه یکسری مشخصه‌های صرفی‌نحوی یا ترکیبی از مشخصه‌های صرفی‌نحوی است. برای نمونه، در انگلیسی gave می‌توانیم ترکیب تکواز GIVE به‌اضافه مشخصه «گذشته» بدانیم و gives نیز نشانگر GIVE به‌اضافه مشخصه «سوم شخص»، «مفرد» و «غیرگذشته» است.

درباره اینکه مشخصه‌های صرفی‌نحوی در نحو چه جایگاهی دارند، دیدگاه‌های بسیار متفاوتی وجود دارد. برخی از زبان‌شناسان آن‌ها را با پایه‌های واژگانی^{۲۸} در یک دسته با عنوان پرکننده جایگاه‌های پایانی ساخته‌های نحوی، قرار می‌دهند و برخی دیگر آن‌ها را آن دسته از مشخصه‌های پایه‌های واژگانی می‌دانند که مجزا از اجزای نحوی تلفظ می‌شوند. زبان‌شناسانی که در سال‌های اخیر به صیغکان و طبقات تصريفی توجه بیشتری دارند، بیشتر رویکرد دوم را ترجیح می‌دهند.

زبان‌شناسان از نظر صرفی زبان‌ها را به چهار دسته زیر تقسیم می‌کنند:

۱. زبان‌های گستته^{۲۹}: اگر تعداد زیادی از واژه‌های یک زبان فقط از یک تکواز تشکیل شده باشند، آن زبان از نوع گستته یا تحلیلی است. در این زبان‌ها، به این دلیل که بیشتر واژه‌ها تنها

یک ریشه دارند، تکواز مقید (وند) بسیار کمیاب است. مقولاتی چون شمار و زمان معمولاً با تکواز آزاد (واژه مستقل) بیان می‌شوند. برای نمونه، در زبان مندرین، زمان با تکواز آزادی نشان داده می‌شود که جایگاهش نسبت به دیگر عناصر متغیر است.

۲. زبان‌های پیوندی^{۳۰}: در زبان‌های پیوندی، از واژه‌های دوتکوازی یا چندتکوازی (یک ریشه و یک یا چند وند) بسیار استفاده می‌شود. در چنین زبان‌هایی، هر وند آشکارا قابل شناسایی است و هریک مخصوصاً یک تقابل دستوری واحد را نشان می‌دهد. با اینکه در واژه‌های ترکی ممکن است ساخت صرفی پیچیده‌ای وجود داشته باشد، هر تکواز نقش واحدی دارد که آشکارا تشخیص داده می‌شود.

۳. زبان‌های ترکیبی^{۳۱}: در زبان‌های ترکیبی یا تصریفی نیز واژه‌ها مرکب هستند؛ اما برخلاف نظامهای پیوندی، وندهای ترکیبی اغلب به طور همزمان چندین مقوله دستوری را نشان می‌دهند. برای نمونه، در زبان روسی، یک وند تصریفی واحد به طور همزمان جنس اسم (مذکور، مؤنث یا خنثی)، شمار (فرد یا جمع) و نقش دستوری آن (فاعل، مفعول مستقیم و ...) را نشان می‌دهد.

۴. زبان‌های چندترکیبی^{۳۲}: در یک زبان چندترکیبی، زنجیره‌های طولانی وندها یا صورت‌های مقید در واژه واحدی جای می‌گیرند. چنین واژه‌ای در انگلیسی به صورت یک جملهٔ کامل ترجمه می‌شود. در این زبان‌ها، استفاده از تکوازهای مرکب متداول است؛ اگرچه میزان آن در یک زبان در مقایسه با زبان دیگر متفاوت است. ساختارهای چندترکیبی در بسیاری از زبان‌های بومی آمریکای شمالی، از جمله اینوکتیوت، کریایی و سارسی، یافت می‌شود.

۲-۲-۱. تصریف فعل فارسی

قریب و همکاران (۱۳۶۷) تصریف و اشتاقاق را به صورت زیر از یکدیگر متمایز می‌کنند:

۱. تصریف در اصطلاح منصرف ساختن و گردانیدن یک لفظ است به سوی صیغه‌های مختلف تا از آن معانی گوتاگونی متعلق به همان فعل حاصل آید؛ مانند آمدن، آمد، می‌آمد، بیا و تصریف به دو گونه تصریف کوچک و تصریف بزرگ تقسیم می‌شود.
- تصریف کوچک: صرف کردن و گردانیدن فعل است به مشتقات شش‌گانهٔ ماضی، مضارع، امر، اسم فاعل، اسم مفعول و دعا.

- تصریف بزرگ: صرف کردن زمان‌های سهگانه و حال و آینده است به اشخاص فعل، یعنی متکم و مخاطب و غایب و افراد و جمع هریک از این صیغه‌ها.
۲. اشتقاد: فعل فارسی اصل و ریشه‌ای دارد که بنیادش بر آن استوار است و به دو نوع ریشهٔ حقیقی و ریشهٔ غیرحقیقی تقسیم می‌شود. ریشهٔ حقیقی هیچ‌گاه بهنهایی و با استقلال به کار نمی‌رود؛ مگر اینکه به صیغهٔ فعلی درآید یا با چیز دیگر ترکیب شود (در هر فعلی که بخواهد ریشهٔ آن را به دست آورند، باء تأکید را از اول فعل امر برمی‌دارند و ریشهٔ آن فعل به دست می‌آید).

طرح اولیهٔ ساخت تصریفی فعل ساده در فارسی:

لایهٔ ۱: صیغهٔ وصفی: ستاک گذشته + پسوند مفعولی

لایهٔ ۲: جهت: صیغهٔ معلوم، صیغهٔ مجہول

لایهٔ ۳: صیغهٔ مصدری: ستاک گذشته + پسوند مصدری «ن» و یا ریشه + مصدر فعل کمکی

لایهٔ ۴: زمان: گذشته، حال، آینده (با امکان تکرار یا عدم انتخاب)

لایهٔ ۵: وجہ: اخباری، التزامی، امری (بدون امکان تکرار)

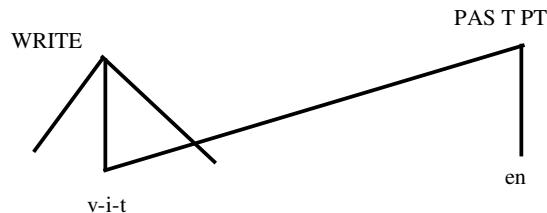
لایهٔ ۶: نمود: ساده/استمراری، کامل/ناکامل (با امکان تکرار)

لایهٔ ۷: شخص و شمار: اول شخص مفرد، دوم شخص مفرد، سوم شخص مفرد، اول شخص جمع، دوم شخص جمع، سوم شخص جمع (بدون امکان انتخاب)

۳-۳. مدل کلمه و صیغه‌گان^{۳۳}

گاه در یک واژه مشترک^{۳۴}، چندین مقوله در قالب یک صورت روساختی ظاهر می‌شوند؛ یعنی بین صورت و نقش تناظر یک‌به‌چند داریم. گاه یک مقوله واحد به بیش از یک صورت در درون یک کلمه تحقق می‌یابد؛ یعنی بین صورت و نقش تناظر چندبه‌یک وجود دارد. این را ظاهر همپوشانی کننده یا گسترده^{۳۵} می‌خوانند. افعال قوی در انگلیسی نمونه‌هایی از این وضعیت هستند. بسیاری از این فعل‌ها در صیغهٔ قسمت سوم به en- ختم می‌شوند (written): اما بسیاری همانگی و اکه ای^{۳۶} از خود نشان می‌دهند و در موارد خاصی، واکه پایه مختص صورت قسمت سوم است (Write, wrote).

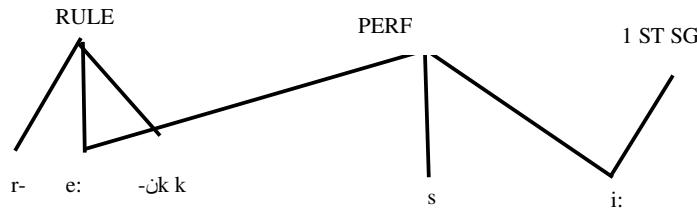
• تظاهر گستردهٔ ^{۷۷} مقولهٔ قسمت سوم را می‌توانیم به صورت زیر نمایش دهیم:



نظریه‌های عنصر و ترتیب (IA) یا عنصر و فرآیند (IP) ممکن است بگویند که ما در اینجا فرآیند واجی تغییر واکه را داریم که به وسیلهٔ وند en- به وجود می‌آید؛ اما موارد دیگر تظاهر چندگانه مشکل‌تر هستند. متیوس (۱۹۷۲) یک مورد از زبان لاتین را ذکر می‌کند که مشکلات زبان‌های تصریفی را به خوبی نشان می‌دهد. پسوند اول شخص مفرد فعل‌ها در حالت معلوم برای حالت غیرکامل o- است و بنابراین، در حالت کامل a- صورت‌هایی چون موارد زیر داریم:

a)	am - o	am - a: - w - i:	'love'
b)	mon - e: - o:	mon - u- i:	'advise'
c)	reg- o:	re:k-s-i:	'rule'
d)	aud- i: - o:	aud-i:-w-i:	'hear'

در a و d، عنصر -W- نشانهٔ منظم صیغهٔ کامل است و در b، شانگر -u- این کار را انجام می‌دهد. در صورت re:ksi: عنصر -s- صیغهٔ کامل را نشان می‌دهد؛ اما این مقولهٔ تاحدی نیز به وسیلهٔ کشش واکهٔ ریشه و تغییر k/g بیان می‌شود. دومی یک تغییر واجی خودکار به شمار می‌آید؛ گرچه کشش واکهٔ غیرخودکار است و بخشی از تحقق مقولهٔ کامل بودن است. به این ترتیب، انطباق مقوله‌های واژنحوی با تحقق ظاهری خود برای re:ksi: به صورت زیر است:



یک راه حل این مشکل است که بپذیریم رابطه بین صورت ساختواری و نقش واژنحوی در بیشتر موارد چندبه‌چند است، نه یک به یک. این روش کلمه و صیغگان (WP) در صرف تصریفی است که ابتدا رابینز (1959) آن را مطرح کرد و متیوس (1972) در یک چارچوب زایشی از آن حمایت کرد. رابینز می‌گوید که تعیین‌های خاصی وجود دارند که فقط در سطح کل کلمه بیان می‌شوند. وی همچنین می‌گوید که مفهوم «صیغگان تصریفی» نقشی در ساختار دستوری ایفا می‌کند. پیشنهاد او این بود که یک روش تجزیه کلمه خیلی قدیمی را دوباره اصلاح و احیا کند.

کلید روش کلمه و صیغگان، مفهوم کلمه واژنحوی در ذهن ما است. هر صورت تصریف شده حداقل یک توصیف واژنحوی دارد و سپس دستور زبان صیغگانی مشخص‌کننده سازه‌های متناظر با این مقوله‌ها را قابل دسترسی می‌سازد. در یک نظام ساختواری پیوندی، قواعد متناظر بسیار ساده خواهند بود (در هر سازه، یک مقوله واژنحوی و در هر مقوله واژنحوی، یک سازه): اما مقوله‌ها و عناصر مورفو‌لوجیکی که آن مقوله‌ها را بیان می‌کنند لازم نیست در تنازع یک به یک باشند. یک نتیجه این روش این است که توصیف هماین‌دی^{۷۸} بسیار ساده می‌شود. برای نمونه، این حقیقت که در زبان لاتین همه حالت‌های غیرفعالی^{۷۹} در صورت مفرد مؤنث پایانه واحدی می‌گیرند، در روش کلمه و صیغگان، مستقیماً قابل بیان است؛ زیرا در این روش، توصیف واژنحوی از سازه‌های ساختواری جدا است. همچنین، تظاهر همپوشانی‌کننده یا گستردگی‌ای که در لاتین دیده می‌شود، مشکلی را به وجود نمی‌آورد؛ زیرا باز فقط کافی است که قواعد خود را به روشنی بنویسیم که یک مقوله واژنحوی خاص برای کلمه خاصی به وسیله تکوازگونگی ریشه و نیز وندازایی مشخص می‌شود. یک بهای بالقوه برای این تجمل توصیفی این است که توصیف هر الگوی قابل تصور از داده‌ها در این چارچوب ممکن خواهد بود و

همچنین، نظام‌های فرضی که هرگز در زندگی واقعی اتفاق نمی‌افتد قابل توصیف خواهد بود. در ساختواره کلمه و صیغگان، به کلمات کامل و ویژگی‌های واژنهای آنها به عنوان یک کل نگریسته می‌شود؛ یعنی حتی در برخورد با کلماتی که هم صورت و هم معنای پیچیده‌ای دارند، در این روش معمولاً روی هر کلمه به عنوان یک کل مرکز می‌شود و رابطه‌کلی آن با ویژگی‌های منحصر به‌فردی که بیان می‌کند، در مقابل کلمات مرتبط دیگر (صیغگان) درنظر گرفته می‌شود. از آنجا که در مدل کلمه و صیغگان، روی کل کلمه و صیغگان مرکز می‌شود، این روش با روش‌هایی چون عنصر و ترتیب^{۴۰} و یا عنصر و فرآیند^{۴۱} فرق دارد. در این دو روش، کلمات پیچیده ساختواری و معنایشان را عمدتاً به‌واسطه تقسیم آنها به توالی از واحدهای مجزا بررسی می‌کنند و یک واحد در مقابل هر عنصر صوری و یک واحد در مقابل ویژگی‌های نقشی یا مربوط به معنا قرار می‌گیرد و سعی می‌شود که رابطه یک‌به‌یک بین اعضای منفرد این دو توالی برقرار شود. در مدل کلمه و صیغگان، چون بر کلمات و ویژگی‌های آنها به عنوان کل مرکز می‌شود، مشکلات بسیار موجود در مدل‌های عنصر و ترتیب و یا عنصر و فرآیند به وجود نمی‌آید. هردو مدل یادشده بیشتر بر عنصر^{۴۲} به عنوان تکواز مرکز هستند. یک وجه اشتراک مدل عنصر و فرآیند و مدل کلمه و صیغگان این است که در هردو، P به معنی فرآیند^{۴۳} است؛ یعنی در WP، p تنها نماینده paradigm نیست؛ بلکه به process یا قواعد ساختواری اشاره دارد که صورت کلمه را به‌گونه‌ای تغییر می‌دهند تا نشان دهند یک ویژگی خاص دیگر دارد.

در هردو روش IP و WP، کلمه به صورت مجموعه‌ای از ویژگی‌ها درنظر گرفته می‌شود. در مدل کلمه و صیغگان، کلمه به طور همزمان مجموعه‌ای از ویژگی‌ها است و در مدل عنصر و فرآیند، کلمه توالی خطی ویژگی‌ها است؛ یعنی در این مدل، تکوازها بیشتر عناصر انتزاعی حامل ویژگی درنظر گرفته می‌شوند و با ترتیب خطی این ویژگی‌های انتزاعی، کلمه ساخته می‌شود. از سوی دیگر، در مدل عنصر و ترتیب، کلمات هیچ فرآیندی ندارند و تنها توالی از تکوازها هستند که هریک مستقیماً به یک تحقق عینی یا تکوازگونه مرتبط است. مدل کلمه و صیغگان برای توجیه روابط چندبه‌چند بین ویژگی‌ها و تحقق ساختواری آنها در کلمات طراحی شده است. این مدل یک‌به‌چند و چندبه‌یک نیز است.

۴. تجزیه و تحلیل داده‌ها

در زبان فارسی امروز، مشخصه‌های تصریفی گوناگونی برای فعل، اسم، صفت و قید وجود دارد که عبارت‌اند از: مشخصه‌های زمان، وجه، نمود، جهت، شخص، شمار و نفی^{۴۴} برای فعل، مشخصه‌های شمار، معرفگی^{۴۵} و جانداری^{۴۶} برای اسم و مشخصه درجه^{۴۷} برای صفت و قید. این مشخصه‌ها در سطح واژه یا تحقق صوری دارند (زمان در فعل) و یا تحقق صوری و هیچ نشانه آشکاری ندارند (مشخصه جانداری در اسم) (قطره، ۱۳۸۶). به این ترتیب، با توجه به مشخصه‌های گوناگونی که برای فعل در تصریف فعل فارسی وجود دارد، ساختارهای شخص و شمار (سه شخص/فرد، جمع، ساختارهای وصفی (یک صیغه)، ساختارهای جهتی (دو صیغه معلوم و مجہول) و ساختارهای وجهی (خبری، التزامی و امری) را بررسی می‌کنیم.

۱-۴. شخص و شمار

در زبان فارسی، هر فعل از دو بخش بن و شناسه تشکیل شده است. یکی از ویژگی‌های زبان فارسی این است که افعال آن یا بن ماضی دارند و یا بن مضارع، از بن ماضی انواع فعل‌های ماضی، فعل مستقبل و گروهی از مشتقات وصفی و اسمی ساخته می‌شوند و از بن مضارع همه فعل‌های مضارع، فعل امر و گروهی از مشتقهای وصفی و اسمی دیگر پدید می‌آیند. هریک از ساختهای فعل فارسی شش شناسه دارد که بهوسیله آن‌ها، شخص‌های شش‌گانه فعل شناخته می‌شوند. شناسه‌های شش‌گانه که دستورنویسان پیشین آن‌ها را ضمیر متصل فاعلی می‌نامیدند، عبارت‌اند از: س، سی، ل، سیم، سید، سند (دارم، داری، داریم، دارید، دارند). شناسه «ی» در داری نشان می‌دهد که شخص آن دوم شخص مفرد است و شناسه «یم» در داریم نشانگر اول شخص جمع بودن فعل است. همه ساختهای فعل‌ها شناسه می‌گیرند، جز ساخت سوم شخص مفرد ماضی ساده و دوم شخص مفرد فعل امر.

جدول ۱: جدول شناسه‌های فعل فارسی

Table 1. Persian verb IDs

بن ماضی	بن مضارع	شناسه	جمع/مفرد	شخص
رفتم (رفت + م)	روم (رو + م)	م	مفرد	اول شخص (گوینده)
رفتی (رفت + ی)	روی (رو + ی)	ی	مفرد	دوم شخص (مخاطب)
رفت (رفت + Ø)	رود (رو + د)	د	مفرد	سوم شخص (غایب)
رفتیم (رفت + یم)	رویم (رو + یم)	یم	جمع	اول شخص (گوینده)
رفتید (رفت + ید)	روید (رو + ید)	ید	جمع	دوم شخص (مخاطب)
رفتند (رفت + ند)	روند (رو + ند)	ند	جمع	سوم شخص (غایب)

طبق مدل کلمه و صیغگان، شناسه هریک از صیغه‌های صرف‌شده در فعل فارسی به‌طور همزمان نشان‌دهنده دو مقوله شخص و شمار است.

۲-۴. ساختارهای وصفی

ساختارهای وصفی معمولاً ویژگی زبان گفتاری به‌شمار می‌روند و کاربرد آن‌ها در زبان فارسی نوشتاری نیز بسامد بالایی ندارند. ساختار کلی وجه وصفی در زبان فارسی را در قالب الگوی ساختاری زیر نشان می‌دهیم:

فعل ماضی سوم شخص + ه

رسید + ه ← رسیده، خورد + ه ← خورده

برای نشان دادن تمایز بین چنین ساختهایی، در نمونه‌های زیر، جمله‌ای را در قالب

غیروصفتی می‌آوریم:

الف. علی به تهران رسید و بلافصله با مادرش ملاقات کرد.

ب. علی به تهران رسیده، بلافصله با مادرش ملاقات کرد.

در نمونه بالا، به دنبال ساخت وجه وصفی، حرف عطف همپاییگی «و» از ساخت حذف می‌شود و گوینده بقیه جمله را پس از لحظه‌ای درنگ بیان می‌کند که در نوشтар، به صورت ویرگول مشخص است. از لحاظ معنای محتوای گزاره‌ای، طبیعتاً این دو ساخت گزاره مشترکی را عرضه می‌کنند؛ اما از آنجا که براساس الگوهای نقشی و ساختاری، لازم است انگیزه نقشی و کاربردی مجازی برای آن‌ها وجود داشته باشد، باید جملات بالا بازتاب چنین تمایزی باشند و در غیر این صورت، تناوب آن‌ها از نظر نظام زبانی، حشو به شمار می‌رود.

از لحاظ ساختار واژگانی و استفاده از مقولات شخص، زمان و وجه، همان‌گونه که در مثال‌ها مشخص است، الگوی ساختاری بالا ثابت است و این مقولات دستوری تنها از فعل دوم به کاررفته در چنین ساخته‌هایی به دست می‌آید؛ مانند جملات زیر:

الف. احمد کتاب را خرید و مداد را قرض کرد.

ب. احمد و رضا کتاب را خریده، مداد را قرض کردند.

در ساخت جملات بالا، از لحاظ شمار نیز ویژگی خاصی وجود دارد و آنچه در مطالعات دستور مطابقه^{۴۸} نامیده می‌شود، نسبت به ساخت وجه وصفی عملکرد ندارد و خود را در سطح فعلی که از پی آن می‌آید، متجلی می‌کند.

۴-۳. ساختارهای جهتی

زبان‌ها به طور معمول روش‌هایی را برای تبیین روابط میان یک فعل و موضوعاتش دارند (فاعل و مفعول)، این روش‌ها تحت روابط جهتی^{۴۹} یا تغییر ظرفیت^{۵۰} در دستور سنتی جای می‌گیرند. در تعدادی از زبان‌ها، چنین روابطی توسط تصrif‌های حاصل از فعل نشان داده می‌شوند. یک مثال رایج درمورد جهت مجهول (در مقابل جهت معلوم) است. در زبان انگلیسی، جهت مجهول توسط ترکیبی از نحو و ساختواره بیان می‌شود؛ یعنی یک فعل کمکی جداگانه به کار می‌رود (فعل to be) و از یک فرم فعلی مجزا (صفت مفعولی) استفاده می‌شود. در برخی از زبان‌ها، مانند زبان لاتین، صرف فعل معلوم با فعل مجهول متفاوت است (وندهای تصريفی فعل متفاوت هستند). در برخی از زبان‌ها، نشانگرهای فاعل و مفعول تابع یک الگوی ارگانیو هستند؛ یعنی در این زبان‌ها، یک نشانگر که ممکن است یک پایانه حالت با مطابقة فعل باشد، برای فاعل یک فعل لازم و مفعول مستقیم فعل متعددی به کار می‌رود؛ درحالی که نشانگر مجازی دیگری فاعل یک

فعل متعدد را متمایز می‌سازد. اگر زبان نشانگرهای حالت را به کار گیرد، در مورد اول (نشانگر فعل لازم و مفعول فعل متعدد)، زبان مطلق^۱ (ABS) و در حالت دوم، ارگتیو^۲ (ERG) خوانده می‌شود.

جهت مقوله‌ای دستوری است که در زبان فارسی، درمورد آن اختلاف‌نظر بسیاری وجود دارد. برخی از زبان‌شناسان ایرانی معتقدند که تنها دو جهت معلوم و مجہول در زبان فارسی وجود دارد (طیب‌زاده، ۱۳۸۵) و برخی نیز وجود دو جهت معلوم و میانه را در فارسی می‌پذیرند (معین، ۱۳۵۶؛ کریمی، ۲۰۰۵). گروه سوم به وجود سه جهت معلوم، مجہول و میانه در فارسی اعتقاد دارند (دیبرمقدم، ۱۳۷۶).

در چارچوب دستور شناختی، جهت مقوله‌ای دستوری است که از طریق الگوهای رمزگذاری نحوی معنایی و همچنین کاربرد شناختی، موضوع‌های فعل را به روش‌های مختلف در جمله برجسته می‌کند. در همه زبان‌ها، یک جهت بی‌نشان به نام جهت معلوم وجود دارد که در آن، کشگر برجسته‌تر از کنش‌پذیر است و سایر جهت‌های نشاندار عبارت‌اند از: مجہول، ضدمجہول^۳ و میانه^۴.

در اولین کتاب دستور زبان فارسی، درمورد جهت چنین آمده است:

فعل معلوم فعلی است که به فاعل نسبت داده می‌شود؛ مانند «علی رفت».

این فعل به صیغه مجہول صرف نمی‌شود؛ زیرا مفعول ندارد و نمی‌توان گفت «رفته شد» و فعل مجہول فعلی است که به مفعول نسبت داده می‌شود؛ مانند «سهراب کشته شد» (قریب و دیگران، ۱۳۶۷: ۱۰۱-۱۰۲).

انوری و احمدی گیوی (۱۳۷۵) افعال معلوم و مجہول را در ارتباط با افعال لازم و متعدد توصیف کرده‌اند. آن‌ها معتقدند که فعل لازم یا ناگذر فعلی است که بی‌مفعول معنی جمله را تمام کند و یا به سخن دیگر، به مفعول نیازی نداشته باشد. به نظر آن‌ها، «فعل متعدد یا گذرا» فعلی است که بی‌مفعول معنی خود را تمام نمی‌کند و به سخن دیگر، به مفعول نیاز دارد تا معنی خود را تمام کند و از فاعل به مفعول گذر کند. آن‌ها برای فعل لازم و متعدد، مثال‌های زیر را می‌آورند:

- عید آمد (لازم).

- نسرین نامه را نوشت (متعدد).

آن‌ها می‌افزایند که از فعل لازم نمی‌توان فعل مجھول ساخت و مثلاً نمی‌توان گفت «رفته شد». فعل مجھول از صفت مفعولی فعل اصلی (بن ماضی + ه) و ساختهای مختلف فعل معین («شدن» ساخته می‌شود).

در دستور پنج استاد (۱۳۲۷)، فعل معلوم و مجھول چنین تعریف می‌شود: فعل معلوم آن است که به فاعل نسبت داده شود؛ مانند علی آمد، بهرام رفت. فعل مجھول آن است که به مفعول نسبت داده شود؛ مانند سهراب کشته شد، فرهاد زده شد. فعل مجھول بیشتر با فعل شدن صرف می‌شود و با فعل گردیدن، آمدن و افتادن نیز ممکن است صرف شود. فعل مجھول از اسم مفعول همان فعل با یکی از صیغه‌های متتطور از فعل «شدن، گشتن، گردیدن، آمدن، افتادن» ساخته می‌شود.

علاوه بر استدلال تاریخی مبنی بر پیدایش مقوله غیرصرفی مجھول در فارسی نوین کلاسیک، شواهد دیگری وجود ساخت مجھول در فارسی امروز را اثبات می‌کنند. یکی از این شواهد انتباق ویژگی‌های کنار از مقوله معلوم به مجھول در فارسی با همگانی‌های ° ساخت مجھول است. پرمیوتر و پستال در مقاله خود (۱۹۷۷)، سه اصل زیر را به عنوان سه فرآیند همگانی در کنار از معلوم به مجھول در زبان‌های جهان ارائه کرده‌اند:

الف. مفعول مستقیم در جمله معلوم به صورت فاعل در جمله مجھول تجلی می‌کند
(Perlmutter & Postal, 1977: 399)

ب. فاعل جمله معلوم در جمله مجھول یک عنصر نقش‌باخته است (Ibid: 409).

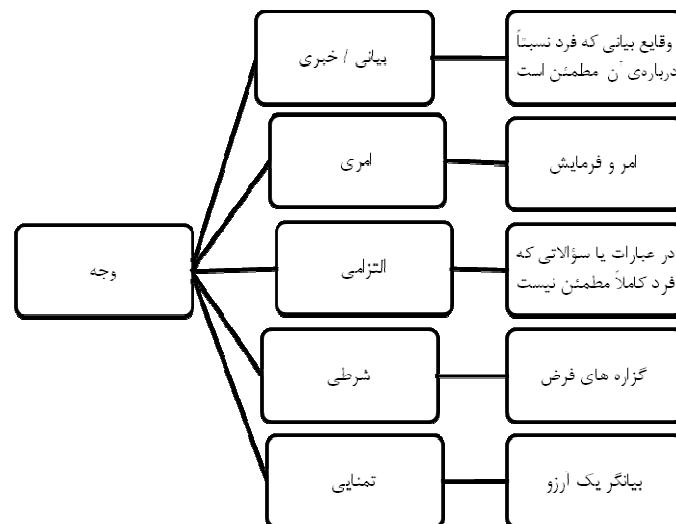
ج. جمله مجھول در روساخت یک جمله لازم است (Ibid: 399).

به‌نظر این دو زبان‌شناس، شیوه‌ای که با آن فاعل نقش‌باخته (اصل ب) در روساخت جملات مجھول می‌تواند تجلی کند، تابع یک قاعده و قانون همگانی نیست؛ بلکه هر زبانی به‌گونه خاص خود آن را ابراز می‌کند. برای نمونه، عنصر نقش‌باخته در انگلیسی با حرف اضافه‌ای که قبل از آن می‌آید، در زبان ترکی و اسکیمو با حرف اضافه‌ای که پس از آن می‌آید، در روسی با صرف کردن اسم و بخشیدن نقش دستوری وسیله و ابزار به آن و در زبان مالاگاسی ° بدون هیچ گونه نشانه مشخصی تجلی می‌کند.

۴-۴. وجهیت

پالمر به تبعیت از یسپرسن (۱۹۲۴)، وجهیت را یکی از ویژگی‌های معنایی‌دستوری می‌داند (Palmer, 1990: 1-3) که این رویکرد با نظرات زبان‌شناسانی چون کوتس (۱۹۸۳)، بای‌بی (۱۹۹۸)، هلیدی (۲۰۰۲)، تروگات (۲۰۰۳)، بالتلر (۲۰۰۲) و ناروگ (۲۰۰۵) که وجهیت را اساساً پدیده‌ای معنایی می‌دانند، کمی ناسازگار است. وجه به مجموعه‌ای از تقابل‌های نحوی و معنایی اشاره دارد که به وسیلهٔ صیغکان فعل نشان داده می‌شوند. از نظر معنایی، طیف گستره‌های از معانی درگیر است؛ بهویژه در نگرش گوینده به محتوا واقعی آنچه بیان می‌شود (عدم اطمینان، معرفگی، ابهام و امکان). از نظر نحوی، این تقابل‌ها با صورت‌های تصویری مختلف و یا با استفاده از یک فعل کمکی نشان داده می‌شوند (Crystal, 2008: 312). مطالعات انجام‌شده درمورد زبان فارسی (توانگر و عموزاده، ۲۰۰۹؛ عموزاده و رضایی، ۱۳۸۹؛ عموزاده و شاه ناصری، ۱۳۹۰؛ نقی‌زاده و همکاران، ۱۳۹۰؛ عموزاده و همکاران، ۲۰۱۲) نیز در همین راستا هستند و در آن‌ها، کمتر به جنبهٔ دستوری پدیده توجه شده است. در حالی که وجهیت با ملاک‌های معنایی صرف قابل تشخیص نیست، همین امر را وجه تمایز میان وجهیت و مقوله‌هایی چون زمان تقویمی و شمار (جمع و مفرد) می‌داند. به نظر می‌رسد که پدیده‌ها و مقوله‌های گوناگون زبانی نه با تکیهٔ صرف بر معنا تحلیل می‌شوند و نه با اتکای انحصاری بر ملاک‌های نحوی؛ بنابراین، نگرش معنایی‌دستوری پالمر شاید منطقی‌تر جلوه کند. پالمر با ایدهٔ لاینز مبنی بر اینکه وجهیت «با عقیده و نگرش گوینده» ارتباط دارد (Lyons, 1977: 425)، موافق است و آن را تعریف مقدماتی مناسبی برای مفهوم مذبور می‌داند (رحمیان و عموزاده، ۱۳۹۲).

در نمودار زیر، شکل‌های مختلف وجه را نشان داده‌ایم.



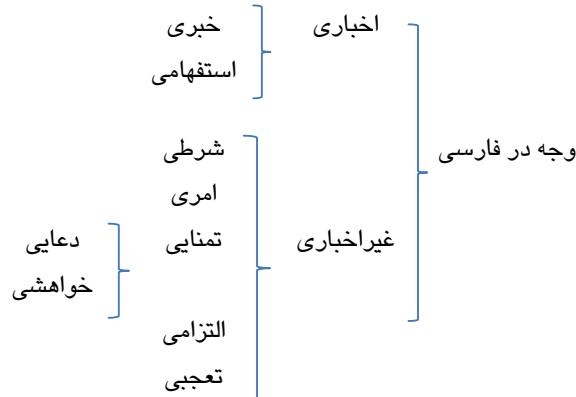
نمودار ۱: وجههای فعل

Figure 1. Mood

(Spencer, 1997: 9)

قطره (۱۲۸۶) وجه را در زبان فارسی به دو دسته کلی اخباری و غیراخباری تقسیم می‌کند. وجه اخباری معمولاً نشانه خاصی ندارد و در زمان حال و آینده از پیشوند «می» برای نشان دادن آن استفاده می‌شود. وجه غیراخباری شامل وجه امری^{۶۷}، التزامی^{۶۸}، شرطی^{۶۹} و دعایی^{۷۰} است.

به این ترتیب، میتوانیم برای زبان فارسی به دو وجه کلی اخباری و غیراخباری قائل شویم. وجه اخباری به دو وجه خبری^{۷۱} و استفهامی^{۷۲} و وجه غیراخباری به پنج نوع شرطی، امری، التزامی، تعجبی^{۷۳} و تمنایی تقسیم می‌شود. وجه تمنایی نیز به دو وجه دعایی و خواهشی تقسیم می‌شود.



۵. نتیجه‌گیری

طبق تقسیم‌بندی زبان‌های دنیا از نظر صرفی، زبان فارسی نوعی زبان ترکیبی به‌شمار می‌آید. در زبان فارسی، وندهای متصل به فعل به‌طور هم‌زمان نشان‌دهنده ویژگی‌های متقاوی هستند. برای نمونه، شناسه فعل که عمل مطابقة فاعل و فعل را برعهده دارد، هم نشان‌دهنده شخص است و هم نشان‌دهنده شمار. پیشوند می- در زبان فارسی نشانه استمرار در فعل مضارع و ماضی است. این پیشوند نمود ناکامل را نیز نشان می‌دهد. ازسوی دیگر، نمود کامل در فعل ماضی ساده هیچ نشانه‌ای ندارد و در ساختمان فعل نهفته است. تحلیل و تبیین این تناظرهای یک‌به‌یک و چند‌به‌یک برمبنای مدل‌های تصریف مانند عنصر و فرآیند بسیار مشکل است؛ زیرا در این نظریه‌ها، مشخصه‌های تصریفی به صورت ترتیبی و زنجیروار درنظر گرفته می‌شوند که هریک مسئول بیان کردن یک ویژگی فعل هستند. مدل کلمه و صیغگان به این دلیل که در آن، به واژه به‌عنوان یک کل نگریسته می‌شود و روی هر کلمه به‌عنوان یک کل تمرکز می‌شود و رابطه کلی آن با ویژگی‌های منحصر به‌فردی که بیان می‌کند در مقابل کلمات مرتبط دیگر (صیغگان) درنظر گرفته می‌شود، با روش‌هایی چون عنصر و ترتیب و یا عنصر و فرآیند فرق دارد. در این روش‌ها، کلمات پیچیده ساختواری و معنایشان عمدهاً به‌واسطه تقسیم آن‌ها به توالی از واحدهای مجزا بررسی می‌شوند و در آن‌ها، یک واحد در مقابل هر عنصر صوری و یک واحد در مقابل ویژگی‌های نقشی یا مربوط به معنا قرار می‌گیرد و سعی می‌شود که رابطه یک‌به‌یک

بین اعضای منفرد این دو توالی برقرار شود. به این ترتیب، توجیه و تبیین ویژگی‌ها و مشخصه‌های فعل فارسی با استفاده از این مدل امکان‌پذیر می‌شود. با تحلیل داده‌های پژوهش، به نتایج زیر رسیدیم:

۱. در زبان فارسی، صیغگان یا الگوهای تصريفی فعل ماهیت صرفی‌نحوی دارند. برای نمونه، صورت‌های مختلف فعل در شخص‌ها و شمارهای متفاوت با استفاده از اعمال مشخصه‌های تصريفی بر فعل ساخته می‌شوند.

۲. با قائل شدن به الگوی لایه‌ای برای فعل فارسی، می‌توانیم نقش‌های چندگانه الگوهای تصريفی فعل فارسی را از یکدیگر تفکیک کنیم؛ زیرا توصیفی سلسله‌مراتبی با پایگانی این امکان را برای ما ایجاد می‌کند که در هر لایه، یک مشخصهٔ تصريفی را درنظر بگیریم که بیانگر یک نقش یا مقوله است؛ بدون اینکه خلی در نقش‌های دیگر ایجاد شود.

۲. الگوهای تصريفی فعل فارسی که تظاهر صوری ندارند، تصريفی هستند؛ زیرا در لایه‌های مختلف درنظر گرفته شده برای تصريف فعل، توصیف و تبیین می‌شوند.

۶. پی‌نوشت‌ها

1. word and paradigm
2. item and arrangement
3. item and process
4. la parole
5. la langue
6. morpho- syntactic
7. lexeme
8. agreement
9. government
10. morphological
11. paradigm
12. person
13. number
14. tense
15. mood/ mode
16. aspect
17. imperative
18. subjunctive
19. conditional
20. voice

21. case
22. formal
23. functional
24. semantic
25. morphology
26. lexicon
27. Remarks on Nominalization
28. lexical stems
29. isolating languages
30. agglutinative languages
31. synthetic languages
32. polysynthetic languages
33. word and paradigm model
34. portmanteau morph
35. extended or over lapping exponent
36. ablaut
37. extended exponence
38. syncretism
39. oblique
40. IA
41. IP
42. item
43. process
44. negation
45. definiteness
46. animacy
47. degree
48. agreement
49. voice
50. valency changing
51. absolute (ABS)
52. ergative
53. antipassive
54. middle
55. universals

57. imperative
58. subjunctive
59. conditional
60. narrative
61. declarative

۵۶. مالاگاسی (Malagasy) زبانی در ماداگاسکار است.

62. interrogative
63. exclamative

۷. منابع

- ابوالحسنی چیمه، زهرا. (۱۳۷۵). *نمود در نظام فعلی زبان فارسی*. پایان نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه تهران.
- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۷۵). *دستور تاریخی زبان فارسی*. تهران: سمت.
- احمدی گیوی، حسن و حسن انوری. (۱۳۶۷). *دستور زبان فارسی*. تهران: فاطمی.
- باطنی، محمد رضا. (۱۳۶۴). *توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی*. تهران: امیرکبیر.
- حق‌شناس، علی‌محمد. (۱۳۷۵). «اشتقاق فعل و تصريف آن در فارسی». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*. ش ۱۲۹-۱۴۰. صص ۶۶-۴۳.
- خیامپور، عبدالرسول. (۱۳۸۴). *دستور زبان فارسی*. تهران: ستوده.
- رحیمیان، جلال و محمد عموزاده. (۱۳۹۲). «افعال وجهی در زبان فارسی و بیان وجهیت». *پژوهش‌های زبانی*. د ۴. ش ۱. صص ۲۱-۴۰.
- دبیرمقدم، محمد. (۱۳۷۶). «فعل مرکب در زبان فارسی». *زبان‌شناسی*. س ۱۲. ش ۱ و ۲. ص ۶۲.
- شفایی، احمد. (۱۳۶۳). *مبانی علمی دستور زبان فارسی*. تهران: نوین.
- صادقی، علی‌اشرف. (۱۳۵۸). *دستور سال دوم فرهنگ و ادب*. تهران: وزارت آموزش و پرورش.
- صادقی، علی‌اشرف و غلامرضا ارجنگ. (۱۳۵۸). *دستور سال دوم فرهنگ و ادب*. تهران: وزارت آموزش و پرورش.
- طباطبایی، علاء الدین. (۱۳۷۶). *فعل بسط و واژه‌سازی*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- طبیب‌زاده، امید. (۱۳۸۵). «ساختهای استنادی و سببی در زبان فارسی». *نامه فرهنگستان*. ش ۳۲. صص ۶۱-۳۲.
- قربی، عبدالعظيم (پنج استاد). (۱۳۶۷). *دستور زبان فارسی*. تهران: اشرفی.
- قطره، فریبا. (۱۳۸۶). «مشخصه‌های تصريفی زبان فارسی امروز». *مجله دستور*. ش ۳. صص ۸۱-۵۲

- عموزاده، محمد و حدائق رضایی. (۱۳۸۹). «ابعاد معناشناسنخی «باید» در زبان فارسی». پژوهش‌های زبانی. ش. ۱. صص ۷۸۵۷.
- عموزاده، محمد و شادی شاهناصری. (۱۳۹۰). «بررسی پیامدهای ترجمه از انگلیسی بر مقوله وجهیت در فارسی». پژوهش‌های زبانی. ج. ۱. ش. ۲. صص ۵۰-۲۱.
- کربلایی صادق، مهناز و ارسلان گلفام. (۱۳۹۲). «ویژگی‌های فعل مرکب با مصادر قرضی و اشتاقاق‌های آن از زبان عربی در فارسی، ویژگی‌ها و محدودیت‌های دیدگاه صرف شناختی». جستارهای زبانی. مقالات آماده انتشار.
- کلباسی، ایران. (۱۳۷۱). ساخت اشتاقاقی واژه در فارسی امروز. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مشکور، محمدمجواه. (۱۳۶۳). دستورنامه در صرف و نحو زبان فارسی. تهران: شرق.
- مشکوۀالدینی، مهدی. (۱۳۶۶). دستور زبان فارسی برپایه نظریه گشتاری. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- معین، محمد. (۱۳۵۶). اسم مصدر، حاصل مصدر. تهران: امیرکبیر.
- نائل خانلری، پرویز. (۱۳۷۷). تاریخ زبان فارسی. ج. ۶. تهران: فردوس.
- نفرگوی کهن، مهرداد و زهرا حکیم‌آرا. (۱۳۸۹). «ازبین رفتن بعضی امکانات تصريفی فعلی در زبان فارسی جدید و پیامدهای آن». پژوهش‌های زبان‌شناسی. ش. ۲. صص ۱۱۴-۹۷.
- نقیزاده، محمود؛ عموزاده، محمد و منوچهر توانگر. (۱۳۹۰). «بررسی مفهوم ذهنیت در افعال وجہی در زبان فارسی». پژوهش‌های زبانی. س. ۳. ش. ۱. صص ۱-۲۰.

References:

- Aboulghassemi, M. (1997). *Historical Grammar of Persian Language*. Tehran: Samt Publications. [In Persian].
- ----- (1997). *Aspect in Verb System of Persian Language*. M.A. Dissertation. Tehran University [In Persian].
- Ahmadi Givi, H. & H. Anvari (1999). *Persian Language Grammar*. Tehran: Fatemi Publications. [In Persian].

- Amouzade, M. & H. Rezaei (2010). “Semantic Aspects of “bayad” (must) in Persian”. *Research language*. Vol. 1, Issue 1, pp. 57-78. [In Persian].
- Amouzadeh, M. & Tavangar, M. & Sh. Shahnaseri (2012). “Subjective modality in Persian and English parallel texts”. In *Subjectivity in Language and Discourse*. Nicole Baumgarten, Inke Du Bois and Julian House (eds. PP. 245-266. East Sussex: Emerald Group Publishing.
- Aronoff, M. (1994). *Morphology by Itself. Stems and Inflectional Classes*. (Linguistic Inquiry Monograph 22.) Cambridge, M.A.: MIT Press.
- Bateni, M. R. (1986). *A Description of Persian Language Grammatical Structure*. Tehran: Amir Kabir Publications. [In Persian].
- Booij, G. (2005). *The Grammar of Words*. Oxford: Oxford University Press. Chicago Press, Chicago, IL, 81-125. Classes. Cambridge, Massachusetts: Massachusetts Institute of Technology Press.
- Crystal, D. (2008). *A Dictionary of Linguistics and Phonetics*, Blackwell. Haspelmath, Martin and Sims, Andrea, 2010, Understanding Morphology, London : Hodder Education.
- Dabirmoghaddam, M. (1998). “Compound Verb in Persian”. *Journal of Linguistics*. Vol.12. No.1 & 2. Pp. 2-46. [In Persian].
- Gharib, A. (Five Teachers/ Panj Ostad). (1989). *Persian Language Grammar*. Tehran: Ashrafi Publications. [In Persian].
- Ghatre, F. (2008). “Inflectional Features of Modern Persian Language”. *Journal of Grammar (Dastur)* . No. 3. pp. 52-81 [In Persian].
- Haghshenass, A. M. (1997). “Verb Derivation and its Inflection in Persian Language”. *Journal of Literature and Humanities Faculty*. Tehran University. No.139-140. Pp. 43-66. [In Persian].
- Kalbassi, I. (1992). *The Inflectional Structure of Words in Modern Persian Language*. Tehran: Institute of Humanities and Social Studies Publications. [In Persian].

- Karbalayee Sadegh, M. & A. Golfam (2016). “The properties of complex predicates derived from Arabic infinitives and their derivatives in modern Persian: Properties and constraints Cognitive morphology approach”. *Languagr Related Researches*. Vol.7. No.1, pp. 109-128. [In Persian].
- Karimi, S. (2005). *A Minimalist Approach to Scrambling: Evidence from Lyons*, John, 1977, Semantics,Cambridge University Press.
- Khayyampour, A. (2007). *Persain Language Grammar*. Tehran: Sutude Publications. [In Persian].
- Mashkur, M. J. (1994). *Grammar Book in Persian Morphology and Syntax*. Tehran: Shargh Publications. [In Persian].
- Meshkatoldini, M. (1997). *Persian Language Grammar in the framework of Government and Binding Theory*. Mashad: Ferdowsi University Publications. [In Persian].
- Moeen, M. (1988).*Gerunds, Infinitives*. Tehran: Amirkabir publications. [In Persian].
- Naghizade, M.; M.Amouzade & M. Tavangar (2011). “A Survey of the Concept Mentalityin Modal Verbs in Persian Language”. *Journal of Linguistic Researchhs*. No.1. pp. 1-20. [In Persian].
- Naghzguye Kohan, M. & Z. Hakimara (2009). “Disappering of some Inflectional Possibilities in New Persian Language and its consequences”. *Journal of Linguistic Research*. No.2. pp. 97-114. [In Persian].
- Natel Khanlari, P. (1995). *History of Persian Language Grammar*. Tehran: Ferdows
- Palmer, F. (1990). *Grammar*. Penguin Books. Published by PENGUIN. Bristol, SOM, United Kingdom.
- Perlmutter, D. M. & P. M. Postal (1984). *The I-Advancement Exclusiveness Law*. In D.M. Persian,Berlin/ New York: Mouton Publishers.
- Perlmutter, D., & C. Rosen, Eds. (1984). *Studies in Relational Grammar 2*,

- University of Chicago Press.
- Rahimiyan, J. & M. Amuzade (2012) “Persian Modal Verbs and the Expression of Modality”. *Journal of Language Researches*. Vol.4. No.1. Pp. 21-40. [In Persian].
 - Sadeghj, A. A. (1980). *Grammar of Second Grade Students of Farhang va Adab*. Tehran: Ministry of Education. [In Persian].
 - Shafayee, A. (1985). *Scientific Principles of Persian Language Grammar*. Tehran: Novin Publications. [In Persian].
 - Spencer, A. [1997]. *Morphological Theory: An Introduction to Word Structure in Generative Grammar*. Oxford & Cambridge, Blackwell.
 - Tabatabayee, A. (1998). *Simple Verbs and Word-formation*. Tehran: Markaz Publicatons. [In Persian].
 - Tabibzade, O. (2007). “Cleft ans Causative Structures in Persian language”. *Journal of Nameye Farhangestan*. No.32. pp. 61-68. [In Persian].
 - Tavangar, M. & M. Amouzadeh (2009). “Subjective modality and tense in Persian”. *Language Sciences* 31:853–873.
 - Trask, R. L. (1993). *A Dictionary of Grammatical in Linguistics*. London and New York: Routledge.